72.

هر نفس دل در شکنج غم سرودی میکند

هایهای گریه ام آهنگ رودی میکند

من نمیدانم که دل می سوزد از غم یا جگر

آتش افتادست در جایی و دودی میکند

العبد محمد صالح غفرله

١١٠٥

دوست چون شد دشمن جان تو با دشمن بساز

شد چو برق خرمنت با برق چون خرمن بساز

ای که می سازی سخنها از زبان مردمان

بوسه هم از لب جانان برای من بساز

مشقه محمد صالح غفر الله له

وان یکاد الذین کفروا

لیزلقونک بابصارهم

لما سمعوا الذکر ویقولون

انه لمجنون وما هو الا ذکر

للعالمین

وقل رب ادخلني مدخل صدق
وبگو یا محمد ای پروردگار من درآور مرا جایی درآوردن راست

واخرجني مخرج صدق واجعل لي
وبیرون بر مرا جایی بیرون بردن راست وبگردان از

من لدنك سلطانا نصيرا
برای من زیرا که تو پادشاهی ویاری کننده

وقل رب انزلني منزلا مباركا
وبگو یا محمد ای پروردگار من درآور مرا در منزلی مبارک

وانت خير المنزلين
وتو بهترین فرود آورندگانی

بدو گفت پس گیو کای مهربان | اگر خوردنی هست پیش آر خوان
بیاورد خوان و براو برنهاد | جهانجوی لب را بخوردن گشاد
بر اینسان که با طوس گودرز گفت | بگفتش همه رازها در نهفت
بدو گفت سوسن که ای نامدار | اگر هست جامی ز باده بیار
فدای تو بادا همه جان من | که افروخته شد ز تو جان من
بگفت این و آنگاه برپای باد | روان چنگ می آیدش پیش راست
درافگند لختی بر آن جام زر | ازان داروی هوش بر چاره گر
خرامان همی رفت تا پیش او | به نیرنگ آراسته روی و مو
پسر پهلوان گشت ازو پر ز شرم | بگفتار شیرین او گشت نرم
که بردار بربط تو لختی بزن | وزانپس بمن کن ز هر جا سخن
چو بشنید برداشت بربط ز جای | برآمد خروشی ز رود و سرای
سپهبد بر آواز او می بخورد | تو گفتی که از جانش برخاست گرد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ای که از کار جهان [illegible]
[illegible]

ای که [illegible] من
از [illegible] من

نخل رطب که آب گل و یاسمین بریخت

تا در کدام آب و هوا حاصل آمدست

هر کو نکرد سجده بمحراب ابرویی

مردود شد ز قبله که نا قابل آمدست

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود

کشید حسن ز باغ آرزوها مشکن

قطع نظر از جمال مهرویان کن

زین پیش که [illegible] آنچه تکلیفت نیست

از دست آنکه بکوی دیگری عشق کن

مشقه العبد محمد صالح غفر

خیمه چشم از باغ و رونق افغان کن
قطع نظر از جمال مه رویان کن

[illegible]
[illegible]

کتبه العبد محمد صالح عفی عنه

نخل رطب که آب گل و یاسمین بریخت
تا در کدام آب و هوا حاصل آمدست

هر کو نگرد سجده بمحراب ابروی
مردود شد ز قبله که نا قابل آمدست

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود

نرگس ز چشم نازی خوشگوار چین
زان پیشتر که خوشی آرد خمار چین

گویا گرفت از گل فردوس آب و رنگ
چون می کشید نقش تو صورت نگار چین

تا شد بجای سال نو گل زمانه می
گل را دگر نماند بدل خار خار چین

مشقه العبد الفقیر شاه محمود

بلای صفحه دل نقش خط اوست چه چاره
نوشته کلک قضا بر صحیفه قدرت این

بدور حسن تو شد پاره پاره پرده صبرم
دل مرا چه گنه کار عشق پرده در است این

براه عشق بتان آصفی بدیده برو لیک
باحتیاط قدم نه که راه پرخطر است این

کتبه العبد المذنب میر علی الحسینی غفر ذنوبه و ستر عیوبه

راه تو بهر قدم که پویند خوشست
ذکر تو بهر زبان که گویند خوشست

روی تو بهر دیده که بینند نکوست
وصل تو بهر صفت که جویند خوشست

[illegible]

آنکس که بدست جام دارد
عیش و طرب مدام دارد

نرگس همه شیوه‌های مستی
از چشم خوشت بوام دارد

سنبل به نسیم صبح چون می‌شکنید [illegible] از لاله [illegible] شکنید

صد سال چو آن لب به مسیحا [illegible] ایام [illegible]

[illegible] خیالات که از مرهم [illegible] در دل [illegible]

[illegible] در دل غم [illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible] کتبه [illegible]

از بد اصلان چشم وفا مدار بی اندیشه در کارها مشورت با کس و بخیل
چشم بهی مدار حاجتمند را نومید مگردان عوام را انجو دشنام
مساز در خانه هیچکس کدخدایی مکن کس را انجا که خود کدخدایی
مده ناکرده کرده مشمر کار امروز بفردا مفکن فرزند را علم و ادب

باوج گردون این دولتخواه رسانید از راه لار برگشته در دارالخلد شیراز توقف نموده مدعای دولت
روز افزون مشغول است دعاگوی این دولتم بنده وار جز آستان توام در جهان

بدو گفت پس گیو کای مهربان — اگر خوردنی هست پیش آر خوان

بیاورد خوان و بر او نهاد — جهانجوی لب را بخوردن گشاد

بر آنسان که با طوس گودرز گفت — بگفتش همه راز با در نهفت

بدو گفت سوسن که ای نامدار — اگر هست جامی ز باده بیار

فدای تو بادا همه جان من — که افروخته شد ز تو جان من

بگفت این و آنگاه بر پا نهاد — روان چنگ می اینش بر بست

در افکند لختی بر آن جام زر — از آن داروی هوش بر چاره گر

خرامان همیرفت تا پیش او — به نیرنگ آراسته روی و مو

سپهپهلوان گشت از او پر ز شرم — بگفتار شیرین او گشت نرم

که بردار بربط نوایی بزن — وز آن پس مکن ز هر جا سخن

چو بشنید برداشت بربط ز جای — برآمد خروشی ز پرده سرای

سپهبد بر آواز او می بخورد — تو گفتی که از جانش برخاست گرد

وَقُل رَبِّ اَدخِلنی مُدخَلَ صِدقٍ

وبگو یا محمد ای پروردگار من درآور مرا جایی درآوردن راست

وَاَخرِجنی مُخرَجَ صِدقٍ وَاجعَل لی

وبیرون بر مرا جایی بیرون بردن راست وبگردان از

مِن لَدُنکَ سُلطاناً نَصیراً

برای من زیرا که تو پادشاهی ویاری کننده

وَقُل رَبِّ اَنزِلنی مُنزَلاً مُبارَکاً

وبگو یا محمد ای پروردگار من درآور مرا در منزلی مبارک

وَاَنتَ خَیرُ المُنزِلینَ

وتو بهترین فرودآورندگانی

هو العزیز

من قطب محیی [illegible] عز و جل

اما بعد کار دنیا ی ما بفضل خدای [illegible] است [illegible] جمیعا

راست شد کار او [illegible] احسن الدین و الدنیا [illegible]

تا سعادت داریم [illegible] صحیفه [illegible] آرام

لا یا رکا اسعد [illegible] بلا دین [illegible] آنجهان [illegible] صلح

که از آنجهان [illegible] آمد [illegible] کار [illegible] بعدین

از جهان [illegible] تا حسن [illegible] ایمان [illegible] آنجا

شد [illegible] و جد علا یاد [illegible] است [illegible]

کار [illegible] ماند [illegible] داند [illegible] ناید

ایشان [illegible] پس از [illegible] گفت [illegible] بود

(1) 15

هر نفس دل در شکنج غم سرودی میکند

هایهای گریه ام آهنگ رودی میکند

من نمیدانم که دل می سوزد از غم یا جگر

آتش افتادست در جایی و دودی میکند

العبد محمد صالح غفرله

۱۱۰۵

S